

تحلیل انتقادی آراء خاورپژوهان در تفسیر انبیاء اولوالعزم (نوح، ابراهیم، موسی) در قرآن

حسن رضایی هفتادار*

مرتضی ولیزاده**

چکیده

انبیاء اولوالعزم به پیامبرانی گفته می‌شود که دارای کتاب آسمانی و دین الهی مستقل باشند. حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و حضرت محمد از پیامبران اولوالعزم هستند. خاورپژوهان درباره حضرت نوح، ابراهیم و موسی در قرآن، تحقیق کرده‌اند. مقاله حاضر به نقل، تحلیل و نقد آراء آنان در این باره می‌پردازد. اگرچه بررسی دیدگاه‌های خاورپژوهان در تفسیر انبیاء اولوالعزم در قرآن، مرکز توجه و تحلیل بوده، اما برای تکمیل این تحقیق در مواقع مورد نیاز، از دیدگاه‌های عالمان مسلمان نیز استفاده شده است. بررسی دیدگاه‌های خاورپژوهان در تفسیر انبیاء اولوالعزم در قرآن، گویای پژوهش بسیار آنها در منابع اسلامی است اما اشتباهاتی که از آنان درباره موضوع یادشده سرزده، نشان می‌دهد که آنان به همه منابع معتبر اسلامی در تفسیر قرآن دسترسی یا اشراف کامل نداشته‌اند. خدشه به عصمت انبیاء، نکته مهمی است که در آراء خاورپژوهان درباره این پیامبران به چشم می‌خورد. استفاده از روایات ضعیف و برداشت‌های نادرست از برخی آیات قرآنی موجب عرضه چنین دیدگاه‌هایی از سوی آنان شده است.

واژگان کلیدی

مطالعات قرآنی، خاورپژوهان، انبیاء اولوالعزم.

hrezaii@ut.ac.ir
hemmati110@yahoo.com
تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۲۵

*. دانشیار دانشگاه تهران (نویسنده مسئول).
**. دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه تهران.
تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۱۵

طرح مسئله

انبیاء اولوالعزم، به پیامبرانی گفته می‌شود که دارای دین الهی مستقل و کتاب آسمانی بوده و صبر در مقابل مشکلات تبلیغ احکام الهی داشته‌اند و دعوتشان جهان شمول بوده است (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/ ۱۷۵ و ۲۲۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۱ / ۳۵). اولوالعزم بودن پیامبری، نشانه صاحب شریعت بودن آن پیامبر است؛ به عبارت دیگر، آن پیامبر دین خاصی آورده است که پیامبران هم‌زمان یا متأخر از او، باید دین او را رواج دهند تا زمانی که پیامبری با آیین جدید و شریعت تازه ظهور کند.

خاورپژوهان سال‌هاست به پژوهش درباره انبیاء اولوالعزم در قرآن روی آورده‌اند. آنان حاصل پژوهش‌های خود را در قالب مقالات، کتاب‌ها و دائرةالمعارف‌ها به جهان علم عرضه کرده‌اند. آشنایی با تحقیقات آنان و نقد دیدگاه‌های آنها ضرورتی انکارناپذیر است؛ زیرا از یک‌سو، در پس نگارش برخی از آثار خاورپژوهان، اهدافی استعماری و تبشیری نهفته است و از سوی دیگر، ناآشنایی یا احاطه اندک آنان به مبانی و منابع اسلامی، موجب بروز برخی از نسبت‌های ناروا در تحقیقاتشان به انبیاء اولوالعزمی چون حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام در قرآن شده است. لزوم شناخت صحیح اسلام پژوهی و تحقیقات قرآنی در غرب، آنگاه دوچندان می‌شود که به یاد آوریم دانشمندان مسلمان در گذشته، همواره خود را به پاسخ‌گویی انتقادات و اعتراض‌های یهود و نصارا ملزم می‌دانستند، چنان‌که امامان بزرگوار شیعه از جمله امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام، از پیش‌گامان مناظره با مخالفان اسلام و پیروان دیگر ادیان بودند. آنان با حضور در مجالس مناظره، شبهه‌ها و پرسش‌های اهل کتاب و زنادقه را پاسخ می‌گفتند. با توجه به مطالب پیش‌گفته مقاله پیش‌رو به نقل، تحلیل و نقد آراء خاورپژوهان درباره انبیاء اولوالعزمی چون حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام در قرآن می‌پردازد. گفتنی است بررسی آراء خاورپژوهان درباره دیگر انبیاء اولوالعزم چون حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله در قرآن، خود مقاله مستقلی می‌طلبد و پرداختن به آن موجب اطاله کلام می‌گردد.

حضرت نوح علیه السلام

ویلیام برینر (William Brinner, 1924-2011) درباره مسائل مربوط به حضرت نوح علیه السلام در قرآن، پژوهش کرده که در ادامه به بررسی مهم‌ترین دیدگاه‌های حاصل از پژوهش او پرداخته می‌شود:

یک. مروری بر سوره نوح

برینر اظهار می‌دارد: «مندرجات سوره ۷۱ قرآن که نام [حضرت] نوح را بر خود دارد، عمدتاً شرح گفته‌های او با خدا است که چگونه وی قومش را به توبه از گناهانشان دعوت کرد و در عین حال که

آنان را از عواقب عذاب الهی بیم می‌داد، حامل وعده پاداش خدا به توبه‌کنندگان نیز بود. قوم [حضرت] نوح هشدارهای وی را نپذیرفتند و در عوض او را به پرستش خدایانشان فرا خواندند. این روایت، با وقوع طوفان و غرق شدن آنان در آب و افکنده شدن آنها در آتش و درخواست [حضرت] نوح از خدا برای باقی نگذاشتن هیچ کافری بر روی زمین، پایان می‌یابد». (Brinner, 2003: 3 / 540)

بررسی

چنان که گذشت، برینر بیان می‌کند که قوم نوح علیهم‌السلام، هشدارهای وی را نپذیرفتند و در عوض، او را به پرستش خدایانشان فراخواندند. بررسی سوره نوح نشان می‌دهد که برینر، مطلب مذکور را از آیه «وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَمْرًا» (نوح / ۲۳)، برداشت کرده است. این برداشت درست نیست؛ زیرا بنابر آیه مذکور، رهبران قوم نوح علیهم‌السلام، قوم خود را به بت پرستی دعوت کردند، نه حضرت نوح علیه‌السلام را. حال آنکه برینر به غلط، عنوان می‌کند که قوم نوح علیهم‌السلام، آن حضرت را به بت پرستی دعوت کردند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۵ / ۸۳ - ۸۲)

دو. نامشروع بودن فرزند نوح

برینر می‌نویسد: «وقتی [حضرت] نوح از خدا درخواست کرد به کنعان رحم کند، خدا نپذیرفت و گفت که او ثمره فریبکاری همسرش بوده و از تبار او نبوده است». (Brinner, 2003: 3 / 541)

بررسی

سخن برینر مبنی بر نامشروع بودن فرزند نوح علیه‌السلام را نمی‌توان پذیرفت:

۱. روایات وارد شده از طریق شیعه و اهل سنت بر مجعول بودن سخن برینر تأکید می‌کنند؛ از جمله: الف) امام رضا علیه‌السلام از گروهی از دوستان خود پرسید: «مردم آیه «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (هود / ۴۶) را چگونه تفسیر می‌کنند؟» یکی از حاضران عرض کرد: «بعضی معتقدند که معنای آیه مذکور این است که فرزند نوح علیه‌السلام (کنعان)، فرزند حقیقی او نبود». امام فرمود: «نه چنین نیست! او به راستی فرزند نوح علیه‌السلام بود، اما هنگامی که گناه کرد و از مسیر اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت، خدا فرزندی او را نفی کرد». (صدوق، ۱۳۷۸: ۲ / ۲۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۳ / ۲۳، ۴۹ / ۲۱، ۹۳ / ۲۲۲؛ صدوق، ۱۴۰۳: ۱۰)
- ب) از ابن عباس نقل شده است: «هرگز همسر پیامبری به زنا آلوده نبوده است». (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۵۴ / ۵؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹: ۴ / ۲۸۲؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۰ / ۴۶)

۲. خدای متعال، ساحت انبیاء و خاندان آنان را منزله از آن داشته تا از نظر امور منافی عفت، مورد طعن و نکوهش دیگران قرار گیرند و از این جهت، انگشت‌نمای خاص و عام شوند؛ زیرا حکمت بالغه

الهی، ایجاب می‌کند که عوامل گرایش انسان‌ها را به سمت فرستادگان خود مهیا کند و هر نوع عامل نفرت‌انگیزی را که باعث پراکندگی مردم از گرد وجود انبیاء است، برطرف سازد. چه عامل تنفرانگیزی زشت‌تر از این می‌توان یافت که بر فراش پیامبری، فرزندى نامشروع زاده شود و همسرش تن به امور منافی عفت دهد؟! (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹: ۴ / ۲۸۲)

۳. مخالفان حضرت نوح علیه السلام برای تحقیر وی، به زناکار بودن همسرش استناد نجستند و او را به سبب این کار همسرش، ملامت نکردند. این امر دلیل بر آن است که همسر نوح علیه السلام زنا نکرده است؛ زیرا اگر چنین عملی واقع شده بود، مخالفان نوح علیه السلام آن را دستاویزی برای تحقیر وی قرار می‌دادند.

۴. تفسیر درست آیه «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» (هود / ۴۶)، آن است که «اهل» از منظر قرآن کریم، همه کسانی را شامل می‌شود که به نوعی، رنگ و بویی از پیشوا و بزرگ طایفه خود داشته باشند؛ همان‌طور که لفظ «صحابه»، بر کسی اطلاق می‌شود که با مولا و مراد خود وجه شباهتی داشته و از خلق و خوی وی تأثیر پذیرفته باشد؛ وگرنه تنها قرابت نسبی و سببی کافی نیست. (معرفت، ۱۳۸۹: ۲۱۵)

خدای متعال با بیان «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»، می‌خواهد نوح علیه السلام را بدین حقیقت واقف سازد که فرزندش از نظر عمل و کردار، از راه و تعالیم وی فاصله گرفته است، هرچند به او منسوب می‌گردد. بنابراین، معنای آیه این می‌شود: «ای نوح! فرزندت فرد ناشایسته‌ای است که بر اثر بریدن پیوند مکتبی‌اش از تو، پیوند خانوادگی‌اش به چیزی شمرده نمی‌شود». (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۹ / ۱۱۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵ / ۲۵۳)

سه. روزه روز عاشورا

برینر بیان می‌کند: «[حضرت] نوح علیه السلام در روز دهم محرم (عاشورا)، از کشتی بیرون آمد، لذا این روز، هم برای انسان‌ها و هم برای حیواناتی که شش ماه در کشتی بودند، به روز روزه‌داری بدل شد». (Brinner, 2003: 3 / 541)

بررسی

وجوب یا استحباب روزه روز عاشورا به‌عنوان یک عید از اعیاد اسلامی، از بدعت‌های بنی‌امیه و به سبب واقعه کربلا است که ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او را از بین بردند؛ مردانشان را به شهادت رساندند و زنان و ذراری ایشان را به اسارت برده، اموالشان را غارت کردند و از خوشحالی و مسرت، آن روز را مبارک شمرده، برای خود عید گرفتند و روزه آن را تشریح کردند تا از روزه گرفتن آن روز، برکت بگیرند. بنی‌امیه برای روزه آن روز، فضایی جعل کردند و برکاتی تراشیدند و احادیثی (به این مضمون که

عاشورا یکی از اعیاد اسلامی، بلکه از اعیاد عامه‌ای است که حتی مشرکان جاهلیت و یهود و نصارا هم از زمان بعثت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام آن را پاس می‌دارند، جعل کردند. بنی‌امیه به شکرانه کشتن امام حسین علیه السلام به روزه، بسنده نکردند و دستور دادند مساجدی را هم درست کنند (مطهری، ۱۳۸۸: ۳۰ / ۱). از جمله این جعلیات، روایت ذیل است که از ابوهیریه نقل کرده‌اند: «خدا در هر سال، روزه یک روز را بر بنی‌اسرائیل واجب کرد و آن روز عاشورا بود که روز دهم محرم است. پس شما نیز آن روز را روزه بگیرید و بر خانواده خود بخشش کنید. این روز را روزه بگیرید؛ زیرا این روز، روزی است که خدا توبه آدم علیه السلام را پذیرفت و در این روز ادریس علیه السلام را بالا برد و ابراهیم علیه السلام را از آتش نجات داد و این روزی است که نوح علیه السلام از کشتی خارج شد». (ابن جوزی، بی‌تا: ۲ / ۲۰۰)

نه یهود عاشورا را عید می‌دانستند و نه نصارا، و نه مردم جاهلیت و نه مسلمانان؛ چون عاشورا نه یک روز ملی بود تا نظیر نوروز و مهرگان، عید ملی و قومی بشود و نه واقعه‌ای از قبیل پیروزی برای ملت اسلام اتفاق افتاده بود، تا نظیر مبعث و میلاد رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی تاریخی برای مسلمانان باشد و هیچ جهت دینی هم ندارد تا نظیر فطر و قربان، عیدی دینی باشد. پس عزت و احترامی که بنی‌امیه برای عاشورا درست کرده‌اند، عزتی است بدون جهت. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۹)

جبله مکیه از میثم تمار روایت می‌کند که گفت: «به خدا قسم این امت، پسر دختر پیغمبر خود را در روز دهم ماه محرم می‌کشند، بعداً دشمنان خدا روز شهادت حسین علیه السلام را روز خیر و برکت می‌دانند! این موضوع عملی خواهد شد. من این خبر را از آن عهدی می‌دانم که مولای من علی بن ابی طالب علیه السلام با من بست. امیرمؤمنان علی علیه السلام به من خبر داد که هر چیزی برای مظلومیت حسین علیه السلام گریه خواهد کرد.» جبله در ادامه می‌گوید که به میثم گفتم: «چگونه مردم آن روزی را که امام حسین علیه السلام در آن شهید می‌شود، روز خیر و برکت قرار می‌دهند؟» میثم با حالت گریان گفت: «به جهت آن حدیث ساختگی که می‌گویند: خدا در یک چنین روزی توبه حضرت آدم علیه السلام را قبول کرد؛ نیز می‌پندارند خدا توبه حضرت داوود علیه السلام را در چنین روزی قبول نمود؛ در صورتی که خدا توبه حضرت داوود علیه السلام را در ماه ذی‌حجه پذیرفت. ایشان گمان می‌کنند روز شهادت حسین، همان روزی است که کشتی نوح علیه السلام بر فراز کوه جودی قرار گرفت؛ در صورتی که کشتی نوح، در روز هیجدهم ماه ذی‌حجه بر فراز کوه جودی قرار گرفت». (صدوق، ۱۳۶۲: ۱۲۷؛ ۱۳۸۶: ۱ / ۲۲۸)

برخی از روایات اهل بیت علیهم السلام حاکی از آن است که روزه روز عاشورا از بدعت‌های بنی‌امیه بوده و نباید در آن روز، روزه گرفت. برخی از این احادیث بدین قرارند:

الف) زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده که به او فرمود: «در روز عاشورا روزه نگیر!...». (کلینی، ۱۳۶۵: ۴ / ۱۴۶؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۴ / ۳۰۰)

ب) امام صادق علیه السلام درباره روزه روز عاشورا فرمود: «افراد آل زیاد به سبب قتل حسین علیه السلام، در روز عاشورا روزه می‌گیرند. آن روز، روزه ندارد و نباید به آن برکت جست؛ دشمنان ما به آن برکت می‌جویند. هر کس روز عاشورا را روزه بدارد یا به آن تبرک جوید، خدا را در حالی ملاقات می‌کند که قلبش مسخ شده و روز قیامت به همراه کسانی محشور می‌شود که آن بدعت را گذاشتند و به آن تبرک جستند». (کلینی، ۱۳۶۵: ۴ / ۱۴۷-۱۴۶)

ج) زراره از امام صادق علیه السلام درباره روزه عاشورا پرسید، امام فرمود: «هر کس آن روز را روزه بگیرد، بهره‌اش از روزه، همان بهره ابن‌مرجانه و آل زیاد خواهد بود.» زراره گفت: «بهره آنها از روزه آن روز چیست؟» فرمود: «آتش». (همان: ۱۴۷)

د) از امام صادق علیه السلام درباره روزه گرفتن در روز عاشورا پرسیده شد، آن حضرت در پاسخ فرمود: «روز عاشورا روز شهادت امام حسین علیه السلام است. اگر می‌خواهی از بلایی که به امام حسین وارد شده اظهار خشنودی کنی، در روز عاشورا روزه بگیر! بنی‌امیه نذر کردند که اگر حسین علیه السلام کشته شود و مقام خلافت، نصیب آل ابوسفیان گردد، روز عاشورا را برای خود عید قرار دهند و آن روز را برای شکرگزاری روزه بگیرند.» (طوسی، ۱۴۱۴: ۶۶۷)

چهار. نجات عوج غول‌پیکر

برینر می‌نویسد: «عوج غول‌پیکر از جمله افرادی بود که در جریان طوفان [حضرت] نوح علیه السلام از هلاکت نجات یافت. وی که پسر عَنق بود، آن قدر قامتش بلند بود که آب از سرش نگذشت.» (Brinner, 2003: 3 / 543)

بررسی

داستان نجات یافتن عوج غول‌پیکر ساختگی است؛ زیرا وی اصلاً در زمان حضرت نوح علیه السلام وجود نداشته است. این داستان از ساخته‌های زنادقه است. آنان از این رهگذر، خواسته‌اند رسولان الهی و پیروانشان را به تمسخر بگیرند. داستان‌سرایان با سوءاستفاده از سادگی عوام، قصصی نظیر داستان نجات یافتن عوج غول‌پیکر را در میان آنان منتشر ساخته‌اند (ابن‌قتیبه، ۱۴۱۵: ۲۶۰-۲۵۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۶ / ۸۶؛ ابوشهبه، ۱۴۱۳: ۱۸۷-۱۸۶؛ مطهری، ۱۳۸۵: ۱۴۰-۱۳۸؛ دیاری، ۱۳۷۹: ۲۳۹). به فرض آنکه بپذیریم عوج غول‌پیکر در زمان حضرت نوح علیه السلام وجود داشته، باز هم قصه نجات یافتن او

ساختگی است؛ زیرا در داستان عوج غول پیکر، می‌خوانیم که وی کافر بود و از سوار شدن بر کشتی خودداری کرد. حضرت نوح علیه السلام کافران قومش را نفرین کرد و از خدا خواست: «لَا تَدْرُ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» (نوح / ۲۶). خدا درخواست نوح علیه السلام را اجابت کرد و فرمود: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ * ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ» (شعراء / ۱۲۰ - ۱۱۹). از آیات مذکور به دست می‌آید که کافران قوم نوح علیه السلام از میان رفتند. پس عوج غول پیکر که از کافران بوده، در جریان عذاب قوم نوح علیه السلام به هلاکت رسیده است. (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۳ / ۶۹)

حضرت ابراهیم علیه السلام

ریوین فایرستون (Reuven Firestone, 1952) درباره مسائل مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن، پژوهش کرده که در ادامه به بررسی مهم‌ترین دیدگاه‌های حاصل از پژوهش او پرداخته می‌شود:

یک. پیامبران صاحب کتاب

فایرستون درباره پیامبران صاحب کتاب می‌نویسد: «در قرآن، [حضرت] ابراهیم علیه السلام و [حضرت] موسی علیه السلام، تنها پیامبرانی هستند که به صراحت صاحب کتاب ذکر شده‌اند». (Firestone, 2001: 1 / 5)

بررسی

در قرآن کریم افزون بر حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام، پیامبران دیگری هم به صراحت، صاحب کتاب معرفی شده‌اند. حضرت داوود علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر خاتم صلوات الله علیه از این دسته‌اند چنانکه خدای متعال می‌فرماید:

وَأَتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا. (نساء / ۱۶۳؛ اسراء / ۵۵)

و به داوود زبور بخشیدیم.

وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَأَتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ. (مائدة / ۴۶)

و عیسی پسر مریم را به دنبال آنان [پیامبران دیگر] درآوردیم، درحالی که تورات را که پیش از او بود تصدیق داشت، و به او انجیل را عطا کردیم که در آن، هدایت و نوری است و تصدیق کننده تورات قبل از آن است، و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ. (حدید / ۲۷)

آنگاه به دنبال آنان پیامبران خود را پی‌درپی آوردیم و عیسی پسر مریم را در پی [آنان] آوردیم و به او انجیل عطا کردیم.

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ. (حجر / ۸۷)

و به راستی، به تو سبع المثنائی [سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم.

پیامبر ﷺ فرمود: «یکصد و چهار کتاب از جانب خدا فرستاده شده که ده کتاب از آنها بر آدم ﷺ، پنجاه کتاب بر شیث ﷺ و سی کتاب بر ادریس ﷺ نازل شد و تورات به موسی ﷺ و انجیل به عیسی ﷺ و زبور به داوود ﷺ ارزانی گردید». (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰ / ۷۲۲)

دو. ذبیح کیست؟

آقای فایرستون درباره اینکه کدام یک از فرزندان ابراهیم ﷺ، ذبیح بوده می‌نویسد: «مطالعه کمی متون تفسیری اولیه، نشان می‌دهد که اکثر مفسران قرآن تا اواسط قرن دوم هجری (نهم میلادی) [حضرت] اسحاق ﷺ را قربانی مورد نظر می‌دانستند، اما بعدها انتخاب [حضرت] اسماعیل ﷺ فزونی گرفت و این رویه تا به امروز پابرجا بوده است». (Firstone, 2001: 1 / 10)

بررسی

به نظر می‌رسد اسماعیل ﷺ ذبیح بوده که برای اثبات آن دلایل زیر ارائه می‌شود:

۱. در قرآن به اسماعیل ﷺ، صابر اطلاق شده نه به اسحاق ﷺ: «سَجَدْنِي إِذْ سَأَلَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (صافات / ۱۰۲)؛ ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت» و «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ (انبیاء / ۸۵)؛ و اسماعیل و ادریس و ذو الکفل را [یاد کن] که همه از شکیبایان بودند». این صبر اسماعیل ﷺ بر ذبح بوده است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲ / ۱۳۲؛ رازی، ۱۴۲۰: ۲۶ / ۳۴۷).

۲. اسماعیل ﷺ به دلیل مقاومت و بردباری در اطاعت فرمان خدا به قربانی‌اش شایستگی مدال صفت «حلیم» را نیز یافت (زمانی، ۱۳۸۵: ۵۱۴). از سیاق آیات قرآن که مربوط به تولد فرزندان ابراهیم ﷺ است فهمیده می‌شود هر کجا که خدا به غلام حلیم بشارت داده منظور اسماعیل ﷺ است و هر کجا به غلام حلیم بشارت داده مقصود اسحاق ﷺ است (ملیحة السادات، ۱۳۸۳: ۱۹۱؛ شتیطی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۳۸-۳۳۷). پس در آیات ۱۰۷-۱۰۱ سوره صافات که بشارت به غلام حلیم داده شده و سپس ماجرای ذبح بیان می‌گردد، غلام حلیم، اسماعیل ﷺ است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰ / ۳۳۵، ۱۷ / ۱۵۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲ / ۱۳۳؛ رازی، ۱۴۲۰: ۲۶ / ۳۴۷)

۳. چون مکان ذبح در مکه و حضرت اسماعیل ﷺ در آنجا بوده و همراه پدر کعبه را تجدید بنا کرد، پس اسماعیل ﷺ ذبیح است. اصمعی گوید: «از ابا عمرو بن علاء پرسیدم ذبیح چه کسی بود؟ گفت: عقلت کجا رفته؟ اسحاق کی به مکه آمده است؟ اسماعیل ﷺ در مکه بود که همراه پدرش کعبه را بنا کرد

و محل ذبح هم در مکه بوده است» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸ / ۷۰۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲ / ۱۳۲؛ رازی، ۱۴۲۰: ۲۶ / ۳۴۷). امام باقر علیه السلام فرمود: «مکان ذبح، جمره وسطی بوده است». (کلینی، ۱۳۶۵: ۴ / ۲۰۹-۲۰۸)

۴. چنان که پیش تر گذشت فایرستون بیان کرد: «مطالعه کمی متون تفسیری اولیه، نشان می دهد که اکثر مفسران قرآن تا اواسط قرن دوم هجری [حضرت] اسحاق را قربانی موردنظر می دانستند». (Firstone, 2001: 1 / 10)

مشخص نیست که وی این مطلب را از کجا بیان می کند، حال آنکه اکثر صحابه، تابعیان و تبع آنان قائل به ذبیح بودن اسماعیل علیه السلام هستند. سیوطی در *رساله القول الفصیح فی تعیین الذبیح* گفته است: «ابن عمر، ابوهیرره، ابوالطفیل، سعید بن جبیر، مجاهد، شعبی، یوسف بن مهران، حسن بصری، محمد بن کعب قرظی، سعید بن مسیب، ابوجعفر باقر، ابوصالح، ربیع بن انس، کلبی، ابوعمر و بن علا، احمد بن حنبل و اکثر محدثان گفته اند که ذبیح، اسماعیل بوده نه اسحاق». (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۲ / ۱۲۸)

ابن اسحاق، سهیلی و ابن سلام جمحی در کتاب *طبقات الشعراء* گفته اند: «عمر، ابن مسعود، مسروق، عکرمه، سعید بن جبیر، مجاهد، عطاء، شعبی، مقاتل، عبدالله بن عمر، ابن میسره، زید بن اسلم، عبدالله بن شقیق، زهری، ابن ابی برده، مکحول، عثمان، سدی، حسن، قتاده و ... قائل به ذبیح بودن اسماعیل بوده اند». (رازی، ۱۴۲۰: ۲۶ / ۳۴۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲ / ۱۳۲)

۵. روایاتی که از طریق شیعه از اهل بیت علیهم السلام نقل شده، ذبیح را اسماعیل علیه السلام می دانند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷ / ۲۳۲). بعضی از روایات اهل بیت علیهم السلام که اسحاق علیه السلام را ذبیح قلمداد می کنند حمل بر تقیه می شوند. (همان، ۱۷ / ۱۵۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲ / ۱۳۵)

به برخی از روایاتی که حاکی از ذبیح بودن اسماعیل علیه السلام هستند در زیر اشاره می گردد:

الف) در زیارت امام رضا علیه السلام آمده است: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِسْمَاعِيلَ ذَبِيحَ اللَّهِ». (صدوق، ۱۳۷۸: ۲ / ۲۶۹)

ب) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنَا ابْنُ الذَّبِيحِينَ» و در ادامه بیان کرد که منظور از الذَّبِيحِينَ: إِسْمَاعِيلُ بْنُ اِبْرَاهِيمَ علیه السلام و عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ است. (همان، ۱ / ۲۱۰)

ادعای ذبیح بودن اسحاق علیه السلام از کعب الأخبار منشأ گرفته است. (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۷ / ۲۸)

یهودیان به رغم آنکه می دانستند اسماعیل علیه السلام ذبیح بوده، به سبب حسادت بر عرب، ادعای ذبیح بودن اسحاق علیه السلام را مطرح کردند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸ / ۸۰۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲ / ۱۳۴)

سه. بت پرستی پدر ابراهیم علیه السلام و نیاکان محمد صلی الله علیه و آله

فایرستون درباره بت پرست بودن پدر ابراهیم علیه السلام و اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله می نویسد: «[حضرت] ابراهیم علیه السلام

به‌رغم دشمنی پدرش با وی، به درگاه خدا دعا می‌کند که گناه بت‌پرستی پدرش بخشوده گردد. این بخش از قصه [حضرت] ابراهیم علیه السلام احتمالاً [حضرت] محمد صلی الله علیه و آله را شدیداً تحت تأثیر قرار داده است و هم او، مطابق روایات، آرزو داشته که همین کار را در حق نیاکان بت‌پرست خویش انجام دهد.» (Firstone, 2001: 1 / 7)

بررسی

چنان‌که گذشت فایرستون، پدر ابراهیم علیه السلام و نیاکان حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بت‌پرست دانست. در هر دو مورد نظر عالمان شیعه برخلاف این دیدگاه است؛ زیرا آنان پدر ابراهیم علیه السلام و اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله را موحد می‌دانند (مفید، ۱۴۱۳: ۱۳۹؛ طوسی، ۱۴۱۳: ۴ / ۱۷۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۴۹۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲ / ۴۹؛ عاملی، ۱۴۱۵: ۲ / ۷۵-۷۴). برای اثبات بت‌پرست نبودن پدر ابراهیم علیه السلام و نیاکان حضرت محمد صلی الله علیه و آله دلایل زیر اقامه می‌شود:

۱. به حکم عقل، پیامبر صلی الله علیه و آله باید از هر چیزی که موجب نفرت و دوری مردم از وی می‌شود، منزه و پاک باشد (حلی، ۱۴۱۶: ۳۵۰). مشرک بودن نیاکان پیامبر صلی الله علیه و آله موجب نفرت و دوری مردم از وی می‌شود، پس نیاکان پیامبر صلی الله علیه و آله باید از شرک منزه باشند. اگر نیاکان پیامبری مشرک یا کافر باشند، امت آن پیامبر از اجابت دعوت وی و قبول سخنانش سر باز خواهند زد و دلیل خواهند آورد که پدران خود تو بر آیین بت‌پرستی بوده حال ما را از آن نهی می‌کنی؟ و این عیب مانع از دعوت یک پیامبر می‌شود. (رازی، ۱۴۰۸: ۷ / ۳۴۰)

۲. بدیهی است که قسمتی از اخلاق و رفتار انسان، موروثی پدران است و یک پدر مشرک نمی‌تواند فرزندی معصوم که هیچ رذیله اخلاقی نداشته باشد، به دنیا بیاورد. (اربلی، ۱۳۸۱: ۲ / ۶۵)

۳. خدای متعال می‌فرماید: «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ * وَتَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» (شعراء / ۲۱۹-۲۱۸)؛ آن کس که چون [به نماز] برمی‌خیزی تو را می‌بیند * و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان [می‌نگرد].» مفسران این آیات را دلیل بر موحد بودن پدران پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند. (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰: ۸ / ۱۹۸؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۶ / ۴۵۷؛ طوسی، ۱۴۱۳: ۸ / ۶۸؛ قمی، ۱۳۶۷: ۲ / ۱۲۵)

خدا پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌دید که در اصلاب پاکان و یکتاپرستان و پیامبران جابه‌جا می‌شد تا اینکه به دنیا آمد و بر مسند نبوت نشست. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷ / ۳۲۴-۳۲۳)

از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در تفسیر «وَتَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» (شعراء / ۲۱۹)؛ چنین آمده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله در صلب پیامبران قرار داشت، تا اینکه خدا او را از صلب پدرش از دواجی پاک و دور از هر گونه ناپاکی بیرون فرستاد» (قمی، ۱۳۶۷: ۲ / ۱۲۵؛ حویزی، ۱۴۱۲: ۴ / ۶۹؛ مکارم

شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۵ / ۳۷۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۷ / ۳۲۴؛ طوسی، ۱۴۱۳: ۸ / ۶۸). این حدیث از ابن عباس نیز نقل شده است. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۴ / ۱۴۴؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۵ / ۹۸)

۴. حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت اسماعیل علیه السلام بعد از بنای کعبه دعا کردند که خدا نسل آنان را مسلمان قرار دهد: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» (بقره / ۱۲۸)؛ و آنان را از پرستش بت‌ها به دور دارد «وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» (ابراهیم / ۳۵). خدای متعال این دعای حضرت ابراهیم علیه السلام را استجابت کرد (طبری، ۱۴۱۲: ۱۳ / ۱۵۱). پس بنابر دعای حضرت ابراهیم علیه السلام و استجابت آن، نیاکان پیامبر صلی الله علیه و آله موحد بودند.

۵. روایاتی وجود دارد که حاکی از موحد بودن اجداد پیامبرند (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۴۴۷؛ صدوق، ۱۴۰۳: ۱ / ۳۱۳؛ مفید، ۱۴۱۳: ۱۳۹؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۶ / ۸۰ و ۱۱۴: ۴ / ۱۷۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۴۹۷؛ رازی، ۱۴۲۰: ۲۴ / ۵۳۷، ۱۳ / ۳۳؛ طبرسی، ۱۴۱۲: ۴۴۰؛ ابن طاووس، ۱۳۶۷: ۵۹۰، ۶۰۸ - ۶۰۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲ / ۴۹، ۱۵ / ۱۲۷، ۷۴ / ۵۶، ۹۶ / ۳۸۴، ۹۷ / ۱۸۷، ۹۸ / ۲۰۰ و ۳۳۲؛ موسوی، ۱۴۱۰: ۵۶). از جمله این روایات آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَمْ يَزَلْ يَنْقُلُنِي اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ حَتَّى أَخْرَجَنِي فِي عَالِمِكُمْ هَذَا لَمْ يَدْنِسْنِي بِدَنَسِ الْجَاهِلِيَّةِ» (رازی، ۱۴۰۸: ۷ / ۳۴۱)؛ خداوند همواره مرا از صلب‌های طاهر به رحم‌های پاک منتقل می‌ساخت تا اینکه مرا به عالم شما آورد و هرگز به آلودگی‌های جاهلیت، مرا نیالود. کلمه طاهرین و مطهرات در این روایت نشان می‌دهد که پدران و مادران رسول خدا صلی الله علیه و آله موحد و خداپرست بوده‌اند، چون مشرک طاهر نیست، همان‌گونه که قرآن می‌گوید: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» (توبه / ۲۸)؛ حقیقت این است که مشرکان ناپاکند. پس نیاکان پیامبر صلی الله علیه و آله موحد بوده‌اند که از آنان با لفظ طاهرین و مطهرات تعبیر آورده شده است.

۶. بر اساس متون تاریخی، دلائلی وجود دارد که موحد بودن نیاکان پیامبر صلی الله علیه و آله را ثابت می‌کند. برای مثال، عبدالمطلب جد پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل عمل به آیین حنیف ابراهیمی به ابراهیم ثانی ملقب شده است (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۲ / ۱۱) و از وی شعری نقل شده که مطلع آن چنین است:

يا رَبِّ اَنْتَ الْاَحَدُ الْفَرْدُ الصَّمَدُ اِنْ شِئْتَ اَلْهَمَّتْ الصَّوَابُ وَ الرَّشَدُ
پروردگارا تویی یگانه یکتای صمد، اگر بخواهی حق و راستی را الهام می‌کنی. (همان: ۱ / ۳۲۰)

حضرت موسی علیه السلام

خانم کرنیلیا شاک (Cornelia Schock) درباره مسائل مربوط به حضرت موسی علیه السلام در قرآن، پژوهش کرده که در ادامه به بررسی مهم‌ترین دیدگاه‌های حاصل از پژوهش او پرداخته می‌شود:

یک. اقتباس قرآن از کتب عهدین

شاک می‌نویسد: «ارجاعات به [حضرت] موسی علیه السلام در سراسر قرآن، از جمله سوره‌های مکی پراکنده شده‌اند، ولی اکثر روایات مربوط به [حضرت] موسی علیه السلام در دوران مدنی وحی بوده است، آن هم هنگامی که [حضرت] محمد صلی الله علیه و آله و سلم در تماسی نزدیک با یهودیان قرار گرفت. موضوعات روایات قرآنی [حضرت] موسی علیه السلام، به روایات کتاب مقدس و پس از آن عطف دارد. جزئیات روایات قرآن و تفاسیر صدر اسلام، گواه تأثیر عمیق کتاب دعای شام فصیح بر [حضرت] محمد صلی الله علیه و آله و سلم و صدر اسلام بوده است.» (Schock, 2003: 3 / 419)

بررسی

تأمل در مطالبی که گذشت، نشان می‌دهد خانم شاک درصدد القای شبهه اقتباس قرآن از کتب عهدین است (برای اطلاع از شبهه اقتباس قرآن از کتب عهدین، رک: معرفت، ۱۳۸۲: ۱۱ - ۷)؛ شبهه‌ای که بنابر دلایل ذیل پذیرفتنی نیست:

۱. هیچ‌گونه دلیل و شاهد تاریخی برای فراهم بودن امکانات و زمینه‌های اقتباس و انتقال آموزه‌های کتب عهدین به قرآن وجود ندارد؛ زیرا کتب عهدین در عصر ظهور اسلام به عربی ترجمه نشده، بلکه ترجمه آنها سال‌ها پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صورت گرفته است (مغنیه، ۱۹۸۶: ۸۲)، حتی خاورپژوهانی چون جرهارد بوئرینگ (Gerhard Böwering) و نیل رابینسون (Neal Robinson) به این مطلب اعتراف کرده‌اند. (Bowering, 2001: 1 / 316; Robinson, 2003: 3 / 8)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز نه تنها با زبان عبری آشنا نبود، بلکه اصلاً خواندن نمی‌دانست و دیدارهایی هم که بین کشیشان مسیحی و خاخام‌ها با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای انتقال معارف عهدین به آن حضرت باشد، در هیچ گزارش تاریخی نیامده است (بلاذری، ۱۳۹۸: ۴۵۹؛ ابن‌هشام، بی‌تا: ۲ / ۳۳۸؛ مغنیه، ۱۹۸۶: ۸۲). از ویژگی‌های تردیدناپذیر زندگانی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم طبق صریح قرآن و تاریخ، آن است که آن حضرت پیش از دعوت به اسلام، خواندن و نوشتن نمی‌دانسته، به مدرسه‌ای نرفته، نزد کسی برای آموختن زانو نزده، کتابی را نخوانده و چیزی را ننوشته است (رازی، ۱۴۲۰: ۵ / ۳۱۰، ۹ / ۶۴؛ طوسی، ۱۴۱۳: ۱۰ / ۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۹: ۴ / ۱۱۹؛ ذهبی، ۱۴۱۰: ۲ / ۳۷۰؛ مطهری، ۱۳۶۹: ۹؛ جعفریان، ۱۳۷۳: ۱ / ۱۹۱). قرآن بیان می‌دارد: «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُونَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ؛ (عنکبوت / ۴۸)؛ و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی‌نوشتی، وگرنه باطل‌اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند.» پیداست که چنین شخصی، نمی‌تواند کتابی را که شامل عقاید عالی، معارف متعالی، احکام و دستوره‌های جهانی و جاودانی است،

بدون ارتباط با خدا و تحت تأثیر فرهنگ زمانه و یا در اثر ملاقات یک یا چند ساعته با این یا آن، رقم بزند و پدید آورد.

اگر کسی بر اقتباس از کتاب‌های گذشته قادر باشد، لازم است دانش و تجربه‌های علمی عصر خود را داشته باشد، درحالی که پیامبر ﷺ چنین نبوده است.

۲. همان‌گونه که می‌دانیم، پیامبر ﷺ قرآن را به‌عنوان وحی الهی معرفی کرد. حال لازمه اعتقاد به اقتباس قرآن از کتب عهدین، این است که حضرت محمد ﷺ دروغ‌گو دانسته شود، درحالی که صداقت آن حضرت آن قدر در حد عالی بود که مشرکان قریش وی را «محمد امین» لقب دادند، تا حدی که وقتی دعوت آغازین خود را به جمع بزرگان قریش اعلام کرد و پرسید: «آیا تاکنون دروغی از من شنیده اید؟» پاسخ دادند: «خیر، آن چنان به راست گویی‌ات ایمان داریم که اگر در روز ادعا کنی شب است، تصدیقت خواهیم کرد!» حتی خاورپژوهانی چون: جان دیون پورت، توماس کارلایل، مونتگمری وات و جرجی زیدان، به صداقت پیامبر ﷺ اقرار کرده‌اند. (دیون پورت، ۱۳۸۸: ۲۹؛ زمانی، ۱۳۸۵: ۱۱۱-۱۰۹؛ زیدان، ۱۳۵۲: ۲۴-۲۳)

۳. اهل کتاب با حضرت محمد ﷺ دشمنی داشتند و علیه حضرت، توطئه‌های فراوان تدارک دیدند و از هیچ کاری برای تضعیف اسلام کوتاهی نکردند. پس اگر حضرت محمد ﷺ قرآن را از اهل کتاب گرفته بود، حتماً خبر آن را منتشر می‌کردند و می‌گفتند: این قرآن را از ما آموخته یا از کتاب‌های ما گرفته و برای شما قرائت می‌کند؛ درحالی که اهل کتاب سخن‌های زیادی نقل کرده‌اند، اما این مطلب را مطرح نساخته‌اند و اگر مطلبی گفته بودند، مانند سایر مطالب آنان، به ما می‌رسید.

۴. بسیاری از داستان‌های پیامبران که در قرآن کریم طرح شده، در کتب عهدین یافت نمی‌شوند؛ از جمله داستان حضرت هود، صالح و شعیب علیهم‌السلام. اگر پیامبر ﷺ قرآن را از اهل کتاب آموخته بود، این اضافات را در کتاب خود مطرح نمی‌فرمود. (ماضی، ۱۴۲۲: ۱۴۸)

۵. همخوان بودن آغاز و پایان کتابی که در طول ۲۳ سال به سرانجام رسیده، گواه محکم دیگری بر آسمانی و وحیانی بودن آن است؛ زیرا اگر این کتاب فرآورده فکر بشر و فراهم آمده و برگرفته از آیین‌های مختلف و فرهنگ‌های موجود در جزیره‌العرب بود، یک دستی لازم را نداشت و اختلافات فراوانی در آن مشهود بود: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (نساء / ۸۲)؛ آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند».

۶. چگونه قرآن می‌تواند برگرفته از کتب عهدین باشد، درحالی که آیات فراوانی، یهودیان و مسیحیان را به شدیدترین وجه ممکن توبیخ می‌کنند. (بقره / ۵۱، ۶۱، ۸۳، ۹۱، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۲۱۱؛ آل عمران / ۷۰،

(۷۱، ۷۵؛ نساء / ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۱؛ مائده / ۱۴، ۱۷، ۶۰، ۷۰، ۷۳، ۸۲، ۱۱۶؛ توبه / ۳۰؛ حدید / ۲۷)

۷. وجود تفاوت بین قرآن و عهدین، دلیل آن است که قرآن برگرفته از آنها نیست. این تفاوت‌ها در حوزه‌های مختلف عقاید، اخلاق، احکام و قصص خود را نشان داده است و گاهی این موارد، از حد تفاوت فراتر رفته، به تقابل با فرهنگ یهودی و مسیحی رایج و نفی برخی عناصر آنها منتهی می‌شود (خوبی، ۱۳۹۴: ۶۸-۵۷). برای مثال، قرآن کریم تثلیث مسیحیت را رد می‌کند: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (مائده / ۷۳)؛ کسانی که [به تثلیث قائل شده و] گفتند: «خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است، قطعاً کافر شده‌اند، و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند، به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید».

دو. درآوردن پای پوش

خانم شاک درباره آیه ۱۲ سوره طه می‌گوید: «مفسران توضیح می‌دهند که پای پوش‌های [حضرت] موسی علیه السلام از پوست لاشه الاغ؛ یعنی حیوانی ذبح نشده، دوخته شده بود؛ پس به [حضرت] موسی علیه السلام فرمان داده می‌شود که پای پوشش را بیرون آورد». (Schoc, 2003: 3 / 421k)

بررسی

خدای متعال می‌فرماید: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (طه / ۱۲)؛ این منم پروردگار تو، پای پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس «طوی» هستی!»

بررسی تفاسیر (طبری، ۱۴۱۲: ۱۸ / ۲۷۸؛ فراء، بی تا: ۲ / ۱۷۵؛ مقاتل، ۱۴۲۳: ۳ / ۲۲)، نشان می‌دهد دیدگاهی را که خانم شاک در تفسیر آیه مذکور بیان کرده، برگرفته از روایاتی ضعیف است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۱۵۹؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۵ / ۲۴۱). روایاتی که پای پوش حضرت موسی علیه السلام را ساخته شده از پوست الاغی ذبح نشده می‌دانند، از کعب الاحبار روایت شده‌اند (طبری، ۱۴۱۲: ۱۸ / ۲۷۸). از آنجا که روایات اسرائیلی فراوانی از وی نقل شده، این امر احتمال اسرائیلی بودن روایات مذکور را به ذهن متبادر می‌کند و پر واضح است اسرائیلیات تا چه حد بی پایه‌اند، بنابراین خانم شاک در تفسیر آیه ۱۲ سوره طه، نامناسب‌ترین قول تفسیری را بیان کرده و اقوال تفسیری دیگر را که با سیاق این آیه هماهنگ‌تر و با شأن حضرت موسی علیه السلام سازگارترند، ذکر ننموده است. برخی از این اقوال عبارتند از:

۱. پابرهنگی از نشانه‌های فروتنی است و حضرت موسی علیه السلام باید آن را در وادی مقدس طوی

رعایت می‌کرد. (زحیلی، ۱۴۱۸: ۱۶ / ۹۹؛ مراغی، بی تا: ۱۶ / ۱۸۹؛ سبزواری، ۱۴۰۶: ۴ / ۴۲۲؛ طیب، ۱۳۷۸: ۹ / ۱۳؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۵ / ۲۰۸)

۲. پوشیدن نعلین به سبب اجتناب از نجاسات و ترس از گزند حشرات و خلاصه محافظت پا از خطرها است؛ درحالی که خدا در وادی مقدس طوی به حضرت موسی علیه السلام امان و امنیت عطا فرمود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹ / ۷)

۳. امر به از پا در آوردن نعلین، به سبب تقدس وادی طوی بود که حضرت موسی علیه السلام در آن پای نهاد. تقدس وادی بدان علت بود که نور الهی در آن جلوه‌گر شد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۷۳؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۴: ۳ / ۴۷۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۳ / ۱۶۹؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۱۶ / ۱۲۳)

سه. صحف موسی علیه السلام

خانم شاک در باره صحیفه‌های موسی علیه السلام اظهار می‌دارد: «آیات ۱۸ تا ۱۹ سوره اعلی، به «صحیفه‌های نخستین» [حضرت] موسی علیه السلام اشاره می‌کند. مفسران صحف [حضرت] موسی علیه السلام را بخشی از صحیفه‌های پیشین؛ یعنی صحیفه‌های تمامی پیامبران گذشته می‌دانند، ولی هیچ کدام از این تفاسیر، موجب تفاوت میان «صحیفه‌های [حضرت] موسی علیه السلام» و «کتاب [حضرت] موسی علیه السلام» با تورات نمی‌شود». (Schock, 2003: 3 / 425)

بررسی

خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى (أعلى / ۱۹ - ۱۸)؛ قطعاً در صحیفه‌های گذشته این [معنی] هست، صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیه السلام».

مفسران معتقدند که صحف موسی علیه السلام، با تورات تفاوت دارد و این صحف پیش از تورات به آن حضرت داده شده است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰ / ۲۹۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۱۵۲؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۳۰ / ۱۹۹؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۴: ۱۶ / ۲۲۸؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۵ / ۳۲۳)

در منابع روایی، از ابوذر نقل شده که وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: «خدا چند کتاب نازل کرد؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «۱۰۴ کتاب». آن حضرت در ادامه افزود: «خدا پیش از نزول تورات، ده صحیفه بر موسی علیه السلام نازل کرد». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۴ / ۷۱؛ ورام، ۱۳۶۹: ۲ / ۷۲؛ صدوق، ۱۴۰۳: ۲ / ۴۴؛ قمی، ۱۴۱۳: ۳۸ / ۳۵۶؛ هیثمی، ۱۴۱۱: ۱ / ۵۳)

از روایت مذکور، به دست می‌آید که صحف موسی علیه السلام غیر از تورات است، بنابراین نادرستی دیدگاه خانم شاک در یکی دانستن صحف موسی علیه السلام با تورات اثبات می‌گردد.

چهار رؤیت خدا

خانم شاک با استناد به آیه ۱۴۳ سوره اعراف می‌نویسد: «خدا با [حضرت] موسی علیه السلام سخن گفت و [حضرت] موسی علیه السلام درخواست کرد که خدا را ببیند». (Schock, 2003: 3 / 423-424)

بررسی

چنان که گذشت، خانم شاک از درخواست حضرت موسی علیه السلام مبنی بر رؤیت خدا سخن به میان آورد. در پی این سخن وی، نخستین سؤالی که پیش می‌آید این است که: حضرت موسی علیه السلام که پیامبر بزرگ و اولوالعزم پروردگار بود و به خوبی می‌دانست که خدا نه جسم است و نه مکان دارد و نه قابل رؤیت است، چگونه از پروردگار چنین درخواستی کرد که حتی در شأن افراد عادی نیست؟

شاک در پژوهش خود، به این سؤال پاسخ نگفته است. گرچه مفسران برای سؤال مذکور، پاسخ‌های مختلفی گفته‌اند (ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲: ۲ / ۴۵۰؛ بغوی، ۱۴۲۰: ۲ / ۲۲۸؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۹ / ۸۴؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۴: ۸ / ۲۷۵؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲ / ۳۱۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸ / ۲۴)، روشن‌ترین جواب این است که حضرت موسی علیه السلام این تقاضا را از زبان قوم کرد؛ زیرا جمعی از جاهلان بنی‌اسرائیل، اصرار داشتند که باید خدا را ببینند تا ایمان آورند و او از طرف خدا مأموریت یافت که این تقاضا را مطرح کند تا همگان پاسخ کافی بشنوند. از قرائن روشنی که این تفسیر را تأیید می‌کند، این است که بر اساس آیه ۱۵۵ سوره اعراف، حضرت موسی علیه السلام پس از این ماجرا عرض کرد: «أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا؛ آیا ما را به سبب عملی که سفیهان ما انجام دادند، به هلاکت می‌رسانی؟» از این جمله روشن می‌شود که نه تنها حضرت موسی علیه السلام چنین تقاضایی را نداشت، بلکه شاید هفتاد نفری هم که با او به میعادگاه رفته بودند چنین منطقی نداشتند؛ آنها تنها افراد دانشمند و نمایندگان بنی‌اسرائیل بودند تا مشاهدات خود را برای توده جاهل و بی‌خبری بیان کنند که پیشنهاد مشاهده پروردگار داشتند. (طوسی، ۱۴۱۳: ۴ / ۵۳۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۳۱۱؛ همو، ۱۳۷۷: ۱ / ۴۶۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۶ / ۳۵۶؛ صادقی‌تهرانی، ۱۳۶۵: ۱۱ / ۲۸۲؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۴: ۲ / ۲۴۰؛ سبزواری، ۱۴۰۶: ۳ / ۲۰۹؛ جعفری، بی‌تا: ۴ / ۲۰۷)

نتیجه

بررسی آراء خاورپژوهان درباره انبیاء اولوالعزمی چون حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام در قرآن، نشان می‌دهد که آنان، از آیات قرآن استفاده فراوان به عمل آورده و تقریباً برای هر مطلبی، به آیه‌ای از قرآن استناد کرده‌اند. آنان نقل‌های روایی درباره زندگی نامه انبیاء اولوالعزم در

قرآن را به خوبی گزارش کرده‌اند. تأمل در دیدگاه‌های خاورپژوهان درباره انبیاء اولوالعزم در قرآن، از تتبع بسیار آنان در منابع اسلامی حکایت می‌کند. آنان برای عرضه اطلاعاتی درباره انبیاء پیش‌گفته از کتاب‌های قصصی چون *قصص الأنبياء* کسای، *قصص طوفی اندلسی* و *عرائس المجالس* ثعلبی سود جسته‌اند. این آثار مشحون از اسرائیلیات است. پر واضح است که اسرائیلیات تا چه حد بی‌پایه‌اند. همین امر سبب بی‌اعتبار شدن آراء آنان درباره انبیاء اولوالعزم در قرآن می‌گردد. خاورپژوهان برای بررسی انبیاء اولوالعزم در قرآن، از منابع اهل سنت استفاده کرده و در این راستا به منابع شیعی و دیدگاه‌های عالمان شیعه، استشهاد نموده‌اند. استفاده نکردن از منابع شیعی، مشکل عمده‌ای است که نه تنها در پژوهش خاورپژوهان یادشده وجود دارد، بلکه در تحقیقات بسیاری از خاورپژوهان نیز به چشم می‌خورد. خدشه وارد کردن به عصمت انبیاء، نکته مهمی است که در آراء خاورپژوهان درباره انبیاء اولوالعزم در قرآن، دیده می‌شود. به نظر می‌رسد توجه نکردن به سیاق آیات قرآن، دخالت ندادن زمینه‌های نزول آیه، استفاده از روایات ضعیف اسلامی و استفاده نکردن از کلام معصومان علیهم‌السلام موجب عرضه دیدگاه‌هایی از این دست از سوی خاورپژوهان شده است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، ۱۴۱۵ ق، تهران، دارالقرآن الکریم.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن جوزی، عبدالرحمن، بی تا، *الموضوعات*، بیروت، دارالفکر.
- ابن طاووس، رضی‌الدین علی بن موسی بن جعفر، ۱۳۶۷، *اقبال الأعمال*، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- ابن عاشور، محمد طاهر، ۱۴۲۴ ق، *التحریر و التنویر*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، ۱۴۲۲ ق، *المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، ۱۴۱۵ ق، *تأویل مختلف الحدیث*، بیروت، دارالفکر.
- ابن کثیر دمشقی، إسماعیل بن عمر، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق محمد حسین شمس‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن هشام، عبدالملک، بی تا، *السیره النبویه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- أبوحیان أندلسی، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ ق، *البحر المحیط فی التفسیر*، تحقیق صدق محمد جمیل، بیروت، دارالفکر.

- ابوشهبه، محمد، ۱۴۱۳ ق، *الاسرائیلیات والموضوعات فی کتب التفسیر*، بی جا، دار الجیل.
- ایرلی، علی بن عیسی، ۱۳۸۱ ق، *کشف الغمّة*، تبریز، مکتبه بنی هاشمی.
- بغوی، حسین بن مسعود، ۱۴۲۰ ق، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۳۹۸ ق، *فتوح البلدان*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ ق، *أنوار التنزیل وأسرار التأویل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- جعفری، یعقوب، بی تا، *تفسیر کوثر*، بی جا، هجرت.
- جعفریان، رسول، ۱۳۷۳، *تاریخ سیاسی اسلام*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
- حسینی شیرازی، سید محمد، ۱۴۲۴ ق، *تقریب القرآن الی الأذهان*، بیروت، دارالعلوم.
- حلّی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۶ ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق حسن حسن زاده آملی، قم، موسسه النشر الإسلامی.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۲ ق، *تفسیر نور الثقلین*، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، قم، إسماعیلیان.
- خویی، سید ابوالقاسم، ۱۳۹۴ ق، *البیان فی تفسیر القرآن*، بی جا، المطبعة العلمیه.
- دیاری بیدگلی، محمدتقی، ۱۳۷۹، *پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن*، تهران، سهروردی.
- دیون پورت، جان، ۱۳۸۸، *عذر تقصیر به پیشگاه محمد ﷺ و قرآن*، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران، اطلاعات.
- ذهبی، محمد، ۱۴۱۰ ق، *تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والأعلام*، بیروت، دار الکتب العربی.
- رازی، أبوالفتوح حسین بن علی، ۱۴۰۸ ق، *روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن*، تحقیق محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- زحیلی، وهبة بن مصطفى، ۱۴۱۸ ق، *التفسیر المنیر فی العقیبة و الشریعة والمنهج*، بیروت، دار الفکر المعاصر.
- زمانی، محمد حسن، ۱۳۸۵، *مستشرقان و قرآن*، قم، بوستان کتاب.
- زیدان، جرجی، ۱۳۵۲، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهرکلام، تهران، امیرکبیر.
- سبزواری، محمد بن حبیب الله، ۱۴۰۶ ق، *الجدید فی تفسیر القرآن المجید*، بیروت، دار التعارف.
- سیوطی، جلال الدین، ۱۴۰۴ ق، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- شنقیطی، محمد الأمين بن محمد المختار، ۱۴۱۷ ق، *أضواء البیان فی ایضاح القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۶۵، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن والسنة*، قم، فرهنگ اسلامی.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ۱۳۶۲، *الأمالی*، بی جا، کتابخانه اسلامی.

- _____، ۱۳۷۸، *عیون أخبار الرضا*، تهران، منشورات جهان.
- _____، ۱۳۸۶ ق، *علل الشرائع*، قم، مكتبة الداوری.
- _____، ۱۴۰۳ ق، *معانی الأخبار*، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- _____، *الخصال* (کتاب الخصال)، ۱۴۰۳ ق، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، حسن بن فضل، ۱۴۱۲ ق، *مکارم الأخلاق*، قم، شریف رضی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- _____، ۱۳۷۷، *جوامع الجامع*، تهران، دانشگاه تهران.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، بیروت، دار المعرفه.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۶۵، *تهذیب الأحکام*، تحقیق سید حسن موسوی خراسانی، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
- _____، ۱۴۱۳ ق، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- _____، ۱۴۱۴ ق، *الأملی*، قم، دار الثقافة.
- طبیب، سید عبدالحسین، ۱۳۷۸، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات اسلام.
- عاملی، جعفر مرتضی، ۱۴۱۵ ق، *الصحيح من سيرة النبي الأعظم*، بیروت، دار الهادی و دار السیره.
- فراء، یحیی بن زیاد، بی تا، *معانی القرآن*، بی جا، دار المصریه.
- فضل الله، سید محمد حسین، ۱۴۱۹ ق، *من وحی القرآن*، بیروت، دار الملک.
- فیض کاشانی، محمد محسن، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر صافی*، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- قمی مشهدی، محمد، ۱۳۶۸، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- قمی، جعفر بن احمد، ۱۴۱۳ ق، *جامع الاحادیث*، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر القمی*، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، قم، دار الکتب.
- کاشانی، فتح الله، ۱۳۳۶، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
- ماضی، محمود، ۱۴۲۲ ق، *الوحي القرآنی فی المنظر الاستشراقی و نقدہ*، مدینه، دار الدعوة.
- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مراغی، أحمد بن مصطفی بی تا، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۹، *پیامبر آمی*، تهران، صدرا.

- _____، ۱۳۸۵، *سیری در سیره نبوی*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۸، *حماسه حسینی*، تهران، صدرا.
- معرفت، محمد هادی، ۱۳۸۲، *شبهات وردود*، قم، التمهید.
- _____، ۱۳۸۹، *تنزیه الانبیاء*، تحقیق خسرو تقدسی نیا، بی جا، نشر ائمه علیهم السلام.
- _____، ۱۹۸۶م، *شبهات الملحدين و الجواب عنها*، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
- مغنیه، محمد جواد، ۱۴۲۴ ق، *تفسیر الکاشف*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مفید، محمد، ۱۴۱۳ ق، *تصحیح الاعتقاد*، قم، کنگره جهانی شیخ مفید.
- مقاتل، ۱۴۲۳ ق، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- ملیحه السادات، سیدرضا، ۱۳۸۳، *حضرت ابراهیم* در منابع تفسیر و حدیث*، بی جا، نبأ.
- موسوی، فخار بن معد، ۱۴۱۰ ق، *ایمان ابی طالب*، قم، سیدالشهداء علیه السلام.
- هیثمی، علی بن ابی بکر، ۱۴۱۱ ق، *موارد الظمان الی زوائد ابن حبان*، دمشق، دار الثقافة.
- ورام، مسعود بن عیسی، ۱۳۶۹، *مجموعه ورام (تنبییه الخواطر و نزهه النواظر)*، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ۱۳۴۷، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- Böwering, Gerhard, 2001, «Chronology and the Qur'ān», *Encyclopaedia of the Qur'ān*, Leiden, Brill.
- Brinner, William, 2003, «Noah», *Encyclopaedia of the Qur'ān*, Leiden, Brill.
- Firestone, Reuven, 2001, «Abraham», *Encyclopaedia of the Qur'ān*, Leiden, Brill.
- Robinson, Neal, 2003, «Jesus», *Encyclopaedia of the Qur'ān*, Leiden, Brill.
- Schock, Cornelia, 2003, «Moses», *Encyclopaedia of the Qur'ān*, Leiden, Brill.